

انگیزه ازدواج حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) با حضرت خدیجه (سلام الله علیها) از نگاه چند روایت

<?xml encoding="UTF-8">



مقدمه

عموماً نوشته اند ماجرای این ازدواج مبارک از اینجا شروع شد که بنا به پیشنهاد جناب ابو طالب، یا درخواست خدیجه، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به صورت اجیر یا بعنوان مضاربه برای خدیجه به سفری تجارتي اقدام کرد، و بخاطر سود فراوانی که در اثر تدبیر و درایت آنحضرت از این سفر نصیب خدیجه شد آن بانوی مکرمه علاقمند به این وصلت گردید و مقدمات این ازدواج فراهم شد...

که البته اصل داستان و پاره ای از خصوصياتی که در آن ذکر شده مورد نقد و بررسی است که بعداً خواهیم گفت. و از پاره ای روایات دیگر نیز استفاده می شود که این علاقه و اشتیاق پیش از آن سفر تجارتي در دل خدیجه پیدا شده بود و جریان سفر مزبور، بر فرض صحت، به این عشق و علاقه کمک کرد.

ابن شهر آشوب (رحمه الله علیه) در کتاب مناقب خود روایت کرده که در روز عیدی زنان قریش در مسجد گرد هم جمع شده بودند که مردی یهودی در برابر آنها آمده و گفت: «لیوشک ان بیعت فیکن نبی فایکن استطاعت ان تکون له ارضایطاها فلتفعل».

«نزدیک است در میان شما پیامبری برانگیخته شود پس هر یک از شما زنان که بتواند زمین خوبی برای گام زدن او باشد حتماً اینکار را بکند...»

زنان قریش در برابر این گستاخی و جسارتی که به آنها کرده بود او را با مشت‌های سنگریزه از نزد خود راندند ولی این گفتار مرد یهودی بارقه ای در دل خدیجه که در جمع آن زنان حضور داشت ایجاد کرد و محبتی از پیامبر گرامی اسلام در قلب او جای گیر ساخت... (1)

البته باید برای توضیح بیشتر این مطلب را به این حدیث اضافه کرد که طبق روایات پسر عموی خدیجه یعنی ورقه بن نوفل نیز که از ادیان آسمانی و انبیاء الهی اطلاعاتی داشت و کتابهایی را در این زمینه خوانده بود خبرهایی از ظهور آنحضرت داده بود، و درپاره ای از اوقات آن روایات را بر آنحضرت منطبق می دانست...

به شرحی که در داستان سفر تجارتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواهد آمد و همچنین روایات و خبرها و پیشگویی های دیگری که در اثر آن خبرها خدیجه در حد زیادی امیدوار شده بود که آن پیامبر مبعوث محمد (صلی الله علیه و آله) خواهد بود، و البته جریان آن مسافرت نیز که نقل شده ممکن است به این علاقه و امید کمک کرده باشد...

و اما داستان سفر تجارتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای خدیجه به اجمال و تفصیل نقل شده و در کتابهای شیعه و اهل سنت روایت شده، و ما تفصیل آنرا در کتاب زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ذکر کرده ایم که ذیلا از نظر شما می گذرد، و سپس به تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی آن می پردازیم :

سفر تجارتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای خدیجه :

اینان نوشته اند روزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عازم سفر شام و تجارت برای خدیجه گردید، و هنگامی که می خواستند حرکت کنند خدیجه غلام خود «میسره» را نیز همراه آن حضرت روانه کرد و بدو دستور داد همه جا از محمد (صلی الله علیه و آله) فرمانبرداری کند و خلاف دستور او رفتاری نکند.

عموهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بخصوص ابوطالب نیز در وقت حرکت بنزد کاروانیان آمده و سفارش آنحضرت را به اهل کاروان کردند و بدین ترتیب کاروان بقصد شام حرکت کرد و مردمی که برای بدرقه رفته بودند بخانه های خود بازگشتند.

وجود با برکت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که به هر کجا قدم میگذارد برکت و فراخی نعمت را با خود بدانجا ارمغان می برد موجب شد که اینبار نیز کاروان مکه مانند چند سال قبل، از آسایش و سود بیشتری برخوردار گردد و آن تعب و رنج و مشقتهای سفرهای پیش را نبیند، و از اینرو زودتر از معمول بحدود شام رسیدند.

مورخین عموما نوشته اند : هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نزدیکی شام -یا همان شهر بصری- رسید از کنار صومعه ای عبور کرد و در زیر درختی که در آن نزدیکی بود فرود آمده و نشست. صومعه مزبور از راهبی بود که «نسطورا» نام داشت، و با «میسره» که در سفرهای قبل از آنجا عبور میکرد آشنائی پیدا کرده بود.

«نسطورا» از بالای صومعه خود قطعه ابری را مشاهده کرده بود که بالای سر کاروانیان سایه افکنده و هم چنان پیش رفت تا بالای سر آندرختی که محمد (صلی الله علیه و آله) پای آن منزل کرد ایستاد.

میسره که بدستور بانوی خود همه جا همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، و از آنحضرت جدا نمی شد ناگهان صدای نسطورا را شنید که او را بنام صدا میزند!

میسره برگشت و پاسخ داده گفت : «بله»!

نسطورا- این مردی که پای درخت فرود آمده کیست؟

میسره- مردی از قریش و از اهل مکه است! نسطورا به میسره گفت : بخدا سوگند زیر این درخت جز پیغمبرفرود نیاید، و سپس سفارش آنحضرت را به میسره و کاروانیان کرد و از نبوت آنحضرت در آینده خبرهایی داد.

کار خرید و فروش و مبادله اجناس کاروانیان به پایان رسید و آماده مراجعت بمکه شدند، میسره در راه که بسوی

مکه می آمدند حساب کرد و دید سود بسیاری در این سفر عائد خدیجه شده از اینرو بنزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده گفت: ما سالها است برای خدیجه تجارت می کنیم و در هیچ سفری این اندازه سود نبرده ایم، و از اینرو بسیار خوشحال بود و انتظار میکشید هر چه زودتر بمکه برسند و خود را بخدیجه رسانده و این مژده را به او بدهد.

و چون به پشت مکه و وادی «مر الظهران» رسیدند بنزد رسول خدا آمده گفت: خوب است شما جلوتر از کاروان به مکه بروید و جریان مسافرت و سود بسیار این تجارت را به اطلاع خدیجه برسانید! نزدیک ظهر بود و خدیجه در آنساعت در غرفه ای که مشرف بر کوچه های مکه بود نشسته بود ناگاه سواری را دید که از دوربسمت خانه او می آید و لکه ابری بالای سر او است و چنان است که پیوسته بدنبال او حرکت می کند و او را سایبانی می نماید.

سوار نزدیک شد و چون به در خانه خدیجه رسید و پیاده شد دید محمد (صلی الله علیه و آله) است که از سفر تجارت باز می گردد.

خدیجه مشتاقانه او را به خانه درآورد و حضرت با بیان شیرین و سخنان دلنشین خود جریان مسافرت و سود بسیاری را که عائد خدیجه شده بود شرح داد و خدیجه محو گفتار آنحضرت شده بود و پیوسته در فکر آن لکه ابر بود و چون سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تمام شد پرسید: -میسره کجاست؟

-فرمود: بدنبال ما او هم خواهد آمد.

خدیجه: که می خواست به بیند آیا آن ابر برای سایبانی اودوباره می آید یا نه. گفت: خوب است به نزد او بروی و با هم بازگردید!

و چون حضرت از خانه بیرون رفت خدیجه به همان غرفه رفت و به تماشا ایستاد و با کمال تعجب مشاهده کرد که همان ابر آمد و بالای سر آنحضرت سایه افکند تا از نظر پنهان گردید.

بدنبال این ماجرا میسره هم از راه رسید و جریان مسافرت و آنچه را دیده و از نسطورای راهب شنیده بود برای خدیجه شرح داد و با مشاهدات قبلی خدیجه و چیزهائی که از مرد یهودی شنیده بود او را مشتاق ازدواج با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرد و شوق همسری آنحضرت را به سر او انداخت.

خدیجه بعنوان اجرت چهار شتر به رسول خدا داد میسره را نیز بخاطر مژده ای که به او داده بود آزاد کرد و آنگاه به نزد ورقه بن نوفل که پسر عموی خدیجه بود و بدین مسیح زندگی میکرد و مطالعات زیادی در کتابهای دینی داشت رفت و داستان مسافرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به شام و آنچه را دیده و شنیده بود همه را برای او تعریف کرد.

سخنان خدیجه که تمام شد ورقه بن نوفل بدو گفت: ای خدیجه اگر آنچه را گفتی راست باشد بدانکه محمد پیامبرین امت خواهد بود، و من هم از روی اطلاعاتی که بدست آورده ام منتظر ظهور چنین پیغمبری هستم و میدانم که این امت را پیامبری است که اکنون زمان ظهور و آمدن او است.

این جریانات که به فاصله کمی برای خدیجه پیش آمده بود او را بیش از پیش مشتاق همسری با محمد (صلی الله علیه و آله) کرد و با اینکه بزرگان قریش آرزوی همسری او را داشتند و بخواستگاران که فرستاده بودند پاسخ منفی داده و همه را رد کرده بود در صدد برآمدن بوسیله ای علاقه خود را به ازدواج با محمد (صلی الله علیه و آله) باطلاع آنحضرت برساند، و از اینرو بدنبال «نفیسه» - دختر «منیه» که یکی از زنان قریش و دوستان خدیجه

بود-فرستاد و بطورخصوصی درد دل خود را به او گفت و از او خواست تا نزد محمد (صلی الله علیه و آله) برود و هرگونه که خود صلاح میداند موضوع را به آنحضرت بگوید.

نفیسه بنزد محمد (صلی الله علیه و آله) آمد و به آنحضرت عرض کرد :

- ای محمد چرا زن نمی گیری؟

حضرت پاسخ داد :

- چیزی ندارم که به کمک آن زن بگیرم!

نفیسه گفت :

اگر من اشکال کار را برطرف کنم و زنی مال دار و زیبا از خانواده ای شریف و اصیل برای تو پیدا کنم حاضر به ازدواج هستی؟

فرمود: ازکجا چنین زنی می توانم پیدا کنم؟

گفت: من اینکار را خواهم کرد و خدیجه را برای اینکار آماده می کنم سپس بنزد خدیجه آمد و جریان را گفت و قرار شد ترتیب کار را بدهند.

موضوع از صورت خصوصی بیرون آمد و به اطلاع عموهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عموی خدیجه عمرو بن اسد و دیگر نزدیکان رسید و ترتیب مجلس خواستگاری و عقد داده شد.

و در پاره ای از نقل ها مانند روایت ابن اسحاق در سیره نامی از «نفیسه» و وساطت او در اینباره ذکر نشده، و پیشنهاد آن پس از این سفر، از طرف خود خدیجه و بدون واسطه نقل گردیده، و عبارت سیره اینگونه است :

«...و کانت خدیجه امرأة حازمة شریفة لبیبة، مع ما اراد الله بها من کرامته، فلما اخبرها میسرة بما اخبرها به

بعثت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم، فقالت له- فیما یزعمون- یابن عم : انی قد رغبت فیک لقرباتک،

وسطک فی قومک، و امانتک و حسن خلقک و صدق حدیثک، ثم عرضت علیه نفسها، و کانت خدیجه یومئذ

اوسط نساء قریش نسبا و اعظمهن شرفا، و اکثرهن مالا، کل قومها کان حریصا علی ذلک منها لو یقدر علیه» (2)

یعنی : خدیجه زنی دور اندیش و شریف و خردمند بود، گذشته از آنکه خدای سبحان نیز اراده بزرگواری آنزن را

فرموده بود، و بدین جهت بود که چون میسرة آن گزارش را بدو داد بنزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد

و چنانچه گفته اند پیغام داد که ای عموزاده :

من بخاطر خویشاوندی و شرافت خانوادگی شما و امانت و حسن خلق و راستگوئی که در شخص شما وجود دارد

به ازدواج با شما علاقمند شده ام... و بدین ترتیب خود را بر آنحضرت عرضه داشت، و خدیجه در آنروز از نظر نسب

در میان زنان قریش از دیگران برتر و شرافتمندتر و از نظر ثروت ثروتمندتر بود، و همه مردان مکه علاقمند به

ازدواج با او بودند...

که البته این روایت با نقلهای دیگر قابل جمع است که در آغاز برای استمزاج و نظر خواهی نفیسه را نزد آنحضرت

فرستاده، و پس از جلب رضایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خود او مستقیما پیشنهاد ازدواج را داده باشد،

چنانچه برخی گفته اند.

و این بود اصل داستان و دنباله آن تا مراسم مجلس عقد، ولی تذکر چند مطلب بعنوان نقد و بررسی در این

داستان لازم است :

نقد و بررسی این داستان :

- 1- نخستین مطلبی که مورد بحث واقع شده، صحت و سقم صل این داستان و اثبات وقوع آن از نظر تاریخی است، زیرا این داستان نیز همانند داستان سفر قبلی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به همراه ابوطالب مورد خدشه و تردید است و روایت متقن و مسندی دراینباره بدست ما نرسیده جز همان روایاتی که یا بدون سند و یا بصورت مرفوع از ابن اسحاق و جابر و خزیمه نقل شده که از نظر حدیث شناسان چندان اعتباری ندارد، چنانچه بر اهل فن پوشیده نیست، و همان خدشه هائی که در حدیث بحیرای راهب و سفر قبلی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود در اینجا نیز وجود دارد، و خلاصه این داستان در حدیث معتبری نقل نشده...
- 2- در عموم این روایات این جمله به چشم می خورد که خدیجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را اجیر کرد... و همین ماجرا سبب این ازدواج گردید در صورتی که در حدیث دیگری که از عمار بن یاسر نقل شده و یعقوبی در تاریخ خود آنرا روایت نموده، عمار بن یاسرگوید : داستان ازدواج ربطی به سفر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اجیرشدن آنحضرت برای خدیجه نداشته، و اساسا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در طول زندگی خود نه اجیر خدیجه و نه اجیر احدی از مردم دیگرنشده...

و روایت عمار بن یاسر اینگونه است که می گوید :

«انا اعلم بتزویج رسول الله (صلی الله علیه و آله) خدیجه بنت خویلد، کنت صدیقا له فانا لنمشی یوما بین الصفا و المروه اذ بخدیجه نت خویلدو اختها هاله، فلما رات رسول الله (صلی الله علیه و آله) جائتني هاله اختها، فقالت :

یا عمار ما لصاحبک حاجه فی خدیجة؟ قلت : و الله ما ادری! فرجعت فذکرت ذلک له، فقال : ارجع فواضعها وعدھا یوما تاتیھا...»

یعنی: من از داستان ازدواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با خدیجه دختر خویلد آگاه ترم من که با آنحضرت دوست نزدیک بودم روزی به همراه رسول خدا میان صفا و مروه می رفتیم که ناگهان خدیجه و خواهرش هاله پدیدار شدند، و چون خدیجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدار کرد خواهرش هاله بنزد من آمد و گفت: ای عمار دوست تو را در خدیجه نیازی نیست؟ (و علاقه به ازدواج با او ندارد؟) گفتم : بخدا سوگند اطلاعی ندارم. و پس از این گفتگو بازگشته و مطلب را برای آنحضرت باز گفتم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : برگرد و (برای گفتگو در این باره) با او وعده دیداری را درروزی قرار بگذار تا نزد او برویم...

و در پایان این روایت اینگونه است که می گوید :

«...و انه ما کان مما یقول الناس انها استاجرتہ بشیء و لا کان اجیرا لاحد قط» یعنی : جریان اینگونه که مردم می گویند نبود و خدیجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را برای کاری اجیر نکرد، و آنحضرت هیچگاه اجیرکسی نشد. و البته این روایت هم در بی اعتباری همانند روایات قبلی است، و یعقوبی نیز آن را به این صورت نقل کرده که

«روی بعضهم عن عمار بن یاسر...»

و در متن روایت هم جمله ای هست که قابل خدشه است ولی می تواند آن روایات کم اعتبار قبلی را نیز کم اعتبارتر کند و موجب تردید بیشتری در صحت آنها گردد...

مگر آنکه کسی پاسخ دهد که کارگری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای خدیجه بصورت مضاربه و شرکت در سود حاصله بوده نه اجاره اصطلاحی، چنانچه در برخی از روایات نیز بدان تصریح شده مانند روایت کشف الغمه که در بحار الانوار نقل شده و عبارت آن چنین است :

«...کانت خدیجه بنت خویلد امرأة تاجرة ذات شرف و مال تستاجر الرجال فی مالها، و تضاربهم اياه بشیء تجعله

لهم منه...» (3) و عبارت سیره ابن هشام نیز بدون کم و زیاد همین گونه است (4) که از این عبارت می توان استفاده کرد که تعبیر به «اجیر» و «استیجار» نیز در روایات دیگر ممکن است بهمین معنای مضاربه باشد و به اصطلاح تسامحی از این نظر در عبارت شده باشد...

3- چنانچه از روایات قبلی و همین روایت عمار بن یاسر استفاده شد بر فرض صحت اصل داستان، ارتباط آن با ازدواج خدیجه و آنحضرت نیز ثابت نشده، و از اینجهت نیز این روایات قابل بحث و بررسی است و خالی از خدشه نخواهد بود.

پی نوشت ها :

1- مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 41 (ط قم) و نظیر این حدیث را ابن حجر نیز در کتاب الاصابه ج 4 ص 274 بسند خود از ابن عباس روایت کرده است.

2- سیره ابن هشام ج 1 ص 189

3- بحار الانوار ج 16 ص 9

4- سیره ابن هشام ج 1 ص 187